

آفاق معرفت در سپهر معنویت

سرشناسه: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ -، مصاحبه شونده

EbrahimiDinani, Gholam-Hossein

عنوان و نام پدیدآور: آفاق معرفت در سپهر معنویت: گفتگوی حامد زارع با غلامحسین ابراهیمی دینانی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۱۹۸ ص.: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۴۲-۴

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

عنوان دیگر: گفتگوی حامد زارع با غلامحسین ابراهیمی دینانی.

موضوع: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ — مصاحبه‌ها

موضوع: فلسفه اسلامی

موضوع: Islamic philosophy

موضوع: عقل‌گرایی (اسلام)

موضوع: Islam* (Rationalism)

موضوع: عرفان

موضوع: Mysticism

شناسه افزوده: زارع، حامد، ۱۳۶۳ -، مصاحبه‌گر

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۲۷ الف / BBR ۱۴

رده‌بندی دیویی: ۱۸۹/۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۶۸۱۱۶۴

گفتگوی حامد زارع با

غلامحسین ابراهیمی دینانی

آفاق معرفت در سپهر معنویت





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

آفاق معرفت در سپهر معنویت

گفتگوی حامد زارع با غلامحسین ابراهیمی دینانی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۳۴۲ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 342 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۲۰۰۰ تومان

تقدیم به استادانم در دانشگاه مفید

ح.ز

فهرست

مقدمه.....	۹
درباره غلامحسین ابراهیمی دینانی.....	۱۳
پیشگفتار.....	۱۵

فصل اول: مباحثه

عقل و حقیقت.....	۱۹
فکر و ذهنیت.....	۲۵
عرفان و معنویت.....	۳۳
دانش و دیانت.....	۳۷

فصل دوم: مصاحبه

ابوعلی سینا.....	۴۳
امام محمد غزالی.....	۴۹
شهاب‌الدین سهروردی.....	۵۳
ابن‌رشد.....	۶۱
خواجه نصیرالدین طوسی.....	۷۱
ملاصدرا.....	۸۵

مکتب تفکیک..... ۹۳

فصل سوم: مناظره

چه کسی فیلسوف اسلامی است؟..... ۱۰۳

چه کسانی مخالف فلسفه هستند؟..... ۱۲۷

سرنوشت علم در تمدن اسلامی چگونه بوده است؟..... ۱۳۹

فصل چهارم: مکاتبه

کتاب‌شناسی غلامحسین ابراهیمی دینانی..... ۱۷۷

تصاویر..... ۱۸۷

نمایه..... ۱۹۳

مقدمه

نخستین باری که به دیدار غلامحسین ابراهیمی دینانی رفتیم تابستان سال ۱۳۸۸ بود که او را در مدرسه سپهسالار ملاقات کردم. اولین مصاحبه‌ام با او نیز همان‌جا و در حضور شاگردانی که پس از پایان درس فلسفه اسلامی کلاس را ترک نکرده بودند، درباره‌ی خواجه نصیرالدین طوسی انجام شد. از همان ملاقات اول تا امروز سه ویژگی بارز در رفتار و گفتار او مشاهده کرده‌ام. نخستین ویژگی که به‌سادگی در غلامحسین ابراهیمی دینانی قابل ملاحظه است، حال و وضع فلسفی مخصوص به خود اوست. این حال فلسفی که شامل شمایل، شیوه بیان و روش مواجهه او با مخاطبانش می‌شود، دکتر ابراهیمی دینانی را از سایر فیلسوفان معاصر ایرانی متمایز می‌سازد. این ویژگی اگرچه جذابیت فراوانی برای او فراهم آورده است، اما منتقدانی نیز دارد که مدعی‌اند این وضع و حال فلسفی تصنعی و ساختگی است. با این‌که نگارنده نسبت به این حال فلسفی غلامحسین ابراهیمی دینانی موضعی انتقادی ندارد، اما اگر برخی‌ها این ویژگی را به‌مثابه نقطه ضعف مطرح کنند، نمی‌توانند از وجوه پرفایده و ویژگی دوم دکتر ابراهیمی دینانی درگذرند که تا حد زیادی نتیجه و ثمره ویژگی نخست اوست.

وضع و حال فلسفی مخصوصی که حکیم معاصر ایرانی از آن برخوردار است، مسبب اشتیاق وافر او به برقراری گفتگو می‌شود که دومین ویژگی متمایز او به حساب می‌آید. دکتر ابراهیمی دینانی بدون در نظر گرفتن سطح و شأن مخاطب یا مخاطبانی که روبه‌رویش نشسته‌اند، مبنایی‌ترین و بنیادین‌ترین مباحث اندیشه فلسفی را به زبانی ساده و در قالب دیالوگی شورآفرین و هیجان‌برانگیز مطرح می‌کند. تعمد او بر این است که مخاطب خود را در هر گونه نتیجه‌گیری از گفتگو و بحث درگیر کند و

از او یک فعال گفتگو‌مند بسازد تا جرعهٔ پرسش‌های بعدی نیز در ذهن همان مخاطب زده شود و بدین ترتیب روندی توقف‌ناپذیر از گفتگوی فلسفی شکل بگیرد.

پیگیری این روند ما را به ویژگی سوم غلامحسین ابراهیمی دینانی رهنمون می‌سازد که همانا جسارت و اصرار او در دفاع از عقل است؛ نکته‌ای که او نه تنها با جدیت فراوانی پیگیری می‌کند، بلکه به همهٔ لوازم و نتایج آن هم پایبند است و در این مسیر باکی از نقد فقها و عرفا ندارد. هرچند که زیرکی و رندی نهفته در هوش فلسفی دکتر ابراهیمی دینانی اجازه نمی‌دهد که او در بن‌بست‌های تعارض‌گونه‌ای نظیر عقل و دین قرار بگیرد، سخن نهایی او مبتنی بر موازین عقلی است.

ناگفته پیداست که این سه ویژگی یادشده، یعنی حال و وضع فلسفی، اشتیاق برای گفتگو و در نهایت جسارت و اصرار در دفاع از عقل، نزد هر فردی که تجمیع شود، هم‌نشینی و هم‌صحبتی با او را جذاب و دلنشین می‌کند. «آفاق معرفت در سپهر معنویت» ماجرای مواجهه و مصاحبهٔ چندسالهٔ من با چنین فردیتی است. در جای‌جای کتاب حاضر می‌توان سه ویژگی مذکور دکتر ابراهیمی دینانی را رصد کرد و با تعمق مطالب و مباحث کتاب، از حظ فلسفی خاصی بهره برد.

اما کتاب حاضر مجموعهٔ دوازده گفتگو با غلامحسین ابراهیمی دینانی و سه میزگرد با حضور او و دیگر اساتید اندیشهٔ اسلامی است که در شش سال اخیر (بهار ۱۳۸۹ تا بهار ۱۳۹۵) انجام شده است. از این میان پنج گفتگو و یک میزگرد برای نخستین بار است که منتشر می‌شود و هفت گفتگو و دو میزگرد دیگر پیش از این در مجلهٔ مهرنامه منتشر شده است. شایان ذکر است که گفتگوهای «عقل و حقیقت»، «فکر و ذهنیت»، «عرفان و معنویت»، «دانش و دیانت» و «کتاب‌شناسی غلامحسین ابراهیمی دینانی» و همچنین میزگرد «سرنوشت علم در تمدن اسلامی چگونه بوده است؟» برای نخستین بار است که منتشر می‌شوند. اما پیش از این «ملاصدرا» در شمارهٔ دوم (اردیبهشت ۱۳۸۹)، «شهاب‌الدین سهروردی» در شمارهٔ چهارم (مرداد ۱۳۸۹)، «ابن‌سینا» در شمارهٔ پنجم (مهر ۱۳۸۹)، «امام محمد غزالی» در شمارهٔ نهم (اسفند ۱۳۸۹)، «خواجه نصیرالدین طوسی» در شمارهٔ دهم (فروردین ۱۳۹۱)، «ابن‌رشد» در شمارهٔ دوازدهم (خرداد ۱۳۹۰)، «چه کسی فیلسوف اسلامی است؟» در شمارهٔ شانزدهم (آبان ۱۳۹۰)، «مکتب تفکیک» در شمارهٔ بیست و دوم (خرداد ۱۳۹۱) و «چه کسانی مخالف فلسفهٔ اسلامی هستند؟» در شمارهٔ سی و هشتم (مهرنامه (مهر ۱۳۹۳) منتشر شده‌اند.

فصل نخست که «مباحثه» نام دارد گفتگویی زنده و بی وقفه است که در حداصل یک نیمروز تابستانی با غلامحسین ابراهیمی دینانی انجام داده‌ام. گفتگوهای چهارگانه این بخش بیش از هرچیز دال بر پابندی دکتر ابراهیمی دینانی به امر گفتگوست؛ نکته‌ای که می‌تواند راهگشا و افق‌نمایی برای فضای خسته‌کننده دانشگاه‌های ما در رشته فلسفه باشد.

عنوان فصل دوم «مصاحبه» است. در این بخش درباره چند تن از نامداران تاریخ اندیشه فلسفی در تمدن اسلامی با دکتر ابراهیمی دینانی گفتگو کرده‌ام. برخلاف گفتگوهای فصل نخست که زنده و زاینده است و جریان دیالکتیکی میان مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده برقرار است، اکثر گفتگوهای فصل دوم به نحو مکتوب انجام شده است و دکتر ابراهیمی دینانی در پاسخ به چند پرسش مشخص من، نظرات خود را نوشته است. اگر گفت و شنودهای فصل نخست تمرینی برای گفتگو در باب خرد و تفلسف است، گفتگوهای مکتوب فصل دوم مجالی برای آشنایی با آرای غلامحسین ابراهیمی دینانی در باب فلسفه اسلامی است. در برخی از فرازهای همین فصل و با هماهنگی کامل با مصاحبه‌شونده، بریده‌هایی از کتب او به عنوان پاسخ آورده شده است تا بر دقت متن افزوده شود.

اما همان‌طور که از عنوان فصل سوم هویداست، جذاب‌ترین بخش کتاب حاضر را می‌توان جلسات مناظره‌مانندی دانست که میان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، دکتر رضا داوری اردکانی، دکتر سید مصطفی محقق داماد، دکتر غلامرضا اعوانی و دکتر رسول جعفریان در گروه مطالعات اسلامی فرهنگستان علوم برگزار شده است. راقم این‌سطور که گاهی سعادت حضور در این جلسات را داشته است، در محضر این اندیشمندان معاصر پرسش‌هایی مطرح کرده که نه تنها به اقتراح انجامیده است، بلکه در مواردی به مناظره و مسابقه شبیه شده است. مطالعه فصل سوم علاوه بر این‌که مسبب فهم بهتر رویکردهای مختلف به تاریخ اندیشه فلسفی در تمدن اسلامی می‌شود، مجال جالبی برای قضاوت درباره دیدگاه‌های مختلف فلسفی، کلامی، تاریخی و فقهی نسبت به سیر دانش و معرفت‌شناسی در اسلام و ایران نیز هست. این مجال به‌ویژه در میزگرد «سرنوشت علم در تمدن اسلامی چگونه بوده است؟» به‌خوبی برای مخاطب فراهم آمده است.

فصل چهارم و آخر نیز «مکاتبه» نام دارد. در این بخش برای نخستین بار همه کتاب‌های دکتر ابراهیمی دینانی با خود او به بحث گذاشته شده است. این بخش

راهنمای خوبی برای علاقه‌مندانی است که می‌خواهند با نظام فکری غلامحسین ابراهیمی دینانی از طریق مطالعه آثار مکتوب او آشنا شوند. امروزه و به واسطه حضور مکرر دکتر ابراهیمی دینانی در مجامع عمومی و رسانه‌های جمعی، اغلب آشنایی‌هایی که با او ایجاد می‌شود، سطحی و ناپایدار است. مطالعه فصل چهارم می‌تواند جایگزین این آشنایی‌های سرسری با یکی از مهم‌ترین حکیمان ایران شود تا از این طریق روزه‌ای برای ایجاد ارتباط با متون و رساله‌های غلامحسین ابراهیمی دینانی گشوده شود.

اگرچه دکتر ابراهیمی دینانی در مواجهه نخست کم‌حوصله به نظر می‌رسد، اما تا زمانی که با او در گفتگویی نقادانه و پایا باشید، پرحوصله می‌پرسد و پرتوان پاسخ می‌دهد. باید معترف بود که اشتیاق و جدیت او در پیگیری امر گفتگو بر جسارت و شجاعت راقم این سطور نیز تأثیرگذار بوده است. تبلور این تأثیر را می‌توان در فصل اول همین کتاب ملاحظه و مشاهده کرد. بر خود لازم می‌دانم از فرصتی که دکتر ابراهیمی دینانی طی سال‌های اخیر برایم فراهم کرد تا هم‌نشینش باشم و از موهبتی که همو در طرح و بحث پرسش‌ها و پاسخ‌های این کتاب شامل حال من کرد کمال قدردانی را از این حکیم معاصر ایران داشته باشم.

حامد زارع

تهران، مهر ۱۳۹۵

درباره غلامحسین ابراهیمی دینانی

■ کریم فیضی

گفتگو امر جامعی است که با وجود شمول و رسوخش در تمام مبادی و مبانی انسانی، کمتر مورد تأمل قرار گرفته است. در واقع، گفتگو خود کمتر مورد گفتگو قرار گرفته است. از این رو ظرفیت‌های بی‌پایان گفتگو چنان‌که باید شناخته نشده است و استفاده‌های بایسته از آن به عمل نیامده است. در این مقام، مراد از گفتگو حرف‌هایی نیست که دو یا چند فرد بدون قصد قبلی و بدون جستن غرض و غایت بر زبان می‌آورند و در واقع حرف می‌زنند که حرف بزنند. در گفتگو به معنای دقیق کلمه، الزاماً جستجو و میل به کشف نهفته است و غرض و غایت در نهاد آن ذاتی و مستتر است. چنین گفتگویی، هرچند که از جنس حرف است، اما ماهیتاً با حرف‌های متعارف و معمولی متفاوت است. در گفتگوهای معمولی سخن از محدوده آب و هوا فراتر نمی‌رود که اتفاقاً هم گوینده نسبت به آن علم دارد و هم شنونده. در حالی که در گفتگو به معنای دقیق، ماهیت آب و هوا و چیستی آن مورد بحث قرار می‌گیرد و نیک می‌دانیم که فرق این دو گفتگو بسیار است و در واقع دو نوع گفتگوست. اولی تکرار است و مکرر، دومی بیگانه با تکرار. اولی فاقد بداعت و تازگی است، دومی در طلب تازگی است.

بدین ترتیب سخن در باب گفتگو بسیار است و برای ادا کردن حق گفتگو لازم است گفتگوهای بسیار صورت گیرد. این سخن را که دارای تفصیلی گسترده است از آن رو در این سطور آوردم که کتاب حاضر از جمله کتاب‌های گفتگو محور است که به گفتگو با یکی از گفتگومداران روزگار ما، استاد ارجمند آقای دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، نشسته است. کسانی که استاد مفخم را از نزدیک می‌شناسند، می‌دانند که تا چه حد اهل

گفتگو و به چه میزان دل‌بسته گفتگوست. ویژگی دکتر ابراهیمی دینانی در مقام فیلسوفی دقیق‌النظر، فراتر از اهتمام به گفتگو، مراعات قواعد گفتگوست. از این روست که غالب گفتگوهای او با اصحاب گفتگو جذاب و پرکشش و دارای ابعادی چشمگیر و فکربرانگیز است. این سخن را نه به عنوان یک رهگذر، بلکه به عنوان فردی می‌گویم که با بیش از دویست نفر از طبقه ممتاز فرهنگ ایران‌زمین در رشته‌های گوناگون گفتگو کرده است و شما چه پنهان که در چنین کمیت گسترده‌ای، دکتر ابراهیمی دینانی را جزو نیک‌گویان و خویش گفتگوکنندگان یافته است. مردی که در هر بحث و موضوعی حتی‌الامکان حق گفتگو را ادا می‌کند و در گفتگوهایش، به مدد تعمق و جستجو، هر بار بحثی تازه بر زبان می‌آورد و در بسیاری موارد، کشف‌هایی ارزشمند و مانا تقدیم شنونده و بعداً خواننده سخنانش می‌کند. صد البته که از فیلسوف دقیق‌النظری چون او انتظاری غیر از این نمی‌رود و باید گفت غالب گفتارهای او مصداق «صدر من اهل» است و امید که «وقع فی محله» نیز باشد.

اما کتابی که در دست دارید، کتابی دیگر از کتاب‌های گفتگو محور دوست نادیده جناب آقای حامد زارع است که پیش‌تر، از این مجموعه، گفتگوهایش با دکتر سیدحسین نصر و دکتر رضا داوری اردکانی، دو چهره شاخص اندیشه فلسفی معاصر، به چاپ رسیده است. به طور طبیعی این کتاب در ادامه کتاب‌های قبلی مؤلف قرار می‌گیرد و بدون تردید حاوی نکته‌های تازه‌ای است که با طبقه‌بندی بدیع آقای زارع عزیز، خوانندگان این قبیل آثار را با سطحی دیگر از اندیشه فلسفی آشنا خواهد ساخت.

شاید اشاره به این نکته در پایان این سطور بلاوجه نباشد که بگویم دکتر ابراهیمی دینانی با این‌که در رساله‌ای مفرده در باب خواجه نصیرالدین طوسی، از آن حکیم اسلامی با عنوان فیلسوف گفتگو نام برده است، اما اگر درست تأمل کنیم، خواهیم دید که عنوان «فیلسوف گفتگو» بیش از هر کسی در باب خود ایشان راست می‌آید. از آن رو که این لحظه که این گفتار به قلم می‌آید، در بین فیلسوفان معاصر کسی به اندازه او تن به گفتگو نداده و از معادن گفتگو حقایق فکربرانگیز استخراج نکرده است.

پیشگفتار

■ غلامحسین ابراهیمی دینانی

بی‌نهایت خرسند و خوشحالم که در عصری زندگی می‌کنم که الحمدلله جوانان پرشور، با استعداد و هوادار اندیشه فلسفی فراوان‌اند. در سال‌های اخیر جوانان زیادی بوده‌اند که هم در کلاس‌های درس من در دانشگاه تهران و انجمن حکمت و فلسفه حاضر بوده‌اند و هم گفتگوهای متعددی با آن‌ها انجام داده‌ام. یکی از آن جوانان، دوست عزیز آقای حامد زارع است که الحق والانصاف از لحاظ مطالعه و تحقیق بسیار مشتاق، از لحاظ فکری بسیار پردغدغه و از لحاظ فلسفی جویای حقیقت است. ایشان با بسیاری از نامداران و بزرگان عرصه اندیشه و فلسفه کشور مصاحبه داشته است و اکثر آثاری که در این زمینه منتشر کرده است، خواندنی و دلپذیر است. خوشحالم که این توفیق نصیب بنده هم شده است که مجموعه گفتگوهایم با این روزنامه‌نگار جوان به زیور طبع آراسته شود. این کتاب شامل گفتگوهای متعدد آقای زارع با بنده در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت در طول سال‌های اخیر است که با هوشیاری و فتانت ایشان گردآوری و تدوین شده است. البته تعداد گفتگوهای ما با یکدیگر بسیار بیشتر از حجم کنونی این کتاب است اما مسئولیت انتخاب مطالب و مباحث بر عهده آقای زارع بوده است و الحق والانصاف باید گفت که حسن انتخاب هم داشته و مجموعه‌ای خواندنی فراهم آورده است. خوانندگان و علاقه‌مندان اندیشه‌های فلسفی می‌توانند از اکثر فصول این کتاب، علی‌الخصوص فصول اول و آخر که مباحثه و مکاتبه‌ای خواندنی است، بهره کافی و وافیه ببرند.

همان‌طور که آقای حامد زارع در مقدمه کتاب اذعان کرده، خوشبختانه یا

متأسفانه شناخت عمومی از بنده در جامعه در چند سال اخیر به دلیل گفتگوهای تلویزیونی ام در صدا و سیمای جمهوری اسلامی فزونی گرفته است. منتها باید این نکته را گوشزد کنم که سعی من در گفتگوی تلویزیونی این است که رعایت حال اضعف مستمعین و عموم مخاطبین را کنم و به همین دلیل مباحثم را بسیار ساده سازی شده و عامه پسند شده عرضه می کنم. اما مطالبی که در جلسات خصوصی یا در کلاس ها یا در مصاحبه با نشریات تخصصی علوم انسانی می گویم، بدون ملاحظه و محافظه کاری است. مجموعه گفتگوهای آقای زارع با بنده هم در همین چارچوب و در ادامه سایر تألیفاتم قرار دارد. کسانی که گفتگوهای بنده را در صدا و سیما را پیگیری می کنند، بهتر است نسبت به مطالعه این کتاب هم اهتمام جدی داشته باشند، چرا که بنده در این کتاب و در پاسخ به پرسش های آقای زارع، عریان تر و رساتر از حقیقتی که به آن می اندیشم سخن گفته ام. همان طور که اهالی دانش و درایت می دانند، اقتضای حضور در رسانه فراگیری نظیر تلویزیون این است که باید با توجه به پایین ترین سطح ممکن از خرد فلسفی که در مخاطبان وجود دارد سخن گفت، اما بنده در این کتاب و در همه کتاب هایی که تألیف کرده ام، نه تنها این ملاحظه را نداشته ام، بلکه با نظر به حداکثر خرد فلسفی حاضر نزد مخاطبان سخن گفته ام و مطلب نوشته ام. امیدوارم این اثر که کار پرزحمتی نیز بوده است و الآن در معرض قرائت خوانندگان محترم قرار می گیرد، بتواند برای مخاطبان و علاقه مندان اندیشه فلسفی سودمند افتد.

تهران، آبان ۱۳۹۵

فصل اول

مباحثه

عقل و حقیقت

■ جناب آقای دکتر! شما در میان حکیمان معاصر ایرانی دفاع پر شور و به مراتب بیشتری از عقل می‌کنید. این توجه وافر شما به ذات عقل در برابر توجه حکیمان دیگر به خود معقولات به چه دلیل است؟

□ همان‌طور که می‌دانید، دفاع از عقل رویکرد اصلی و فرعی توجهات من در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایم است. به این دلیل که به نظرم ضروری‌ترین و بدیهی‌ترین مسئله است. تنها من از عقل و کاربست آن دفاع نمی‌کنم. منتقدان عقل هم نمی‌گویند حرف ما غیرعقلانی است! شما هیچ کسی را نمی‌توانید روی کره زمین پیدا کنید که بگوید از روی عقل حرف نمی‌زند. چه این‌که کسانی که با فلسفه هم سر مخالف دارند، فلسفه را عقلانی نمی‌دانند. به عبارت بهتر کسانی که با فلسفه ورزی مخالفت می‌کنند، معتقدند فلسفه بیش از آن‌که عقل باشد، وهم است. منتقدان فلسفه نمی‌توانند بگویند فلسفه عقلانی است و به همین دلیل ما فلسفه را قبول نداریم. همه مخالفان فلسفه در طول تاریخ اندیشه فلسفی در نقد فلسفه گفته‌اند که فلسفه مبتنی بر وهم است، نگفته‌اند که مبتنی بر عقل است. برخی از این مخالفان معتقدند عقلانیت همان چیزی است که معصومین گفته‌اند نه آن چیزی که فلاسفه گفته‌اند. اما مگر معصومین حرفشان غیرعقلانی است؟ حتی کسی که مدافع سخن پیامبر و معصوم است، با عقل خودش سخن آن بزرگواران را می‌فهمد. بنابراین هم سخن معصوم معقول است و هم وسیله

فهم سخن معصوم عقل است. بنابراین کسی که مخالف عقل فلسفی است، در واقع مخالف عقلانیت نیست. حالا متکلمان اشعری و متشرعان اخباری را رها کنید، شما از یک آدم بسیار معمولی در جامعه بپرسید که در کارهای خود از عقل بهره می‌برد یا نه؟ جوابی که می‌دهد مطمئناً این است که مبتنی بر عقلانیت تصمیم می‌گیرد. پس بعید است بتوانید انسانی را پیدا کنید که در مخالفت با عقل سخن‌سرایی کند، مگر این‌که جاهل یا مریض باشد.

■ یعنی هیچ جماعتی پیدا نمی‌شوند که جرئت مخالفت با عقل را داشته باشند؟

□ خیر! چون مخالفت با عقل را لاجرم باید معادل با سفاهت دانست و کسی را نمی‌توان پیدا کرد که مدعی سفاهت باشد. سعدی علیه‌الرحمه هشت قرن پیش به مضمون سخن امروز من توجه داشته و بسیار خوب سروده است که «گر از بسط زمین عقل منع دم گردد/ به خود گمان نبرد هیچ‌کس که نادانم». اگر روزی خبری غیبی برسد که عقل از میان رفته است، هیچ‌کس نمی‌گوید من عاقل نیستم.

■ پس با این توضیحات، ما با جنگ عقل‌ها مواجهیم و نه جنگ عقل و جهل. به نظر شما مسئله در عقل خلاصه می‌شود یا در عقل‌ها؟

□ عقل‌ها یک مخرج مشترک دارند. عقل‌ها افرادی از عقل هستند. اگر عقل‌ها داریم، به معنی این نیست که یک عقل نداریم. مقسم تمام عقل‌هایی که به تعداد نفوس روی کره زمین هستند، یک عقل است. منتها عقل مراتب و شئون دارد و در افراد متفاوت، تجلی‌های متفاوتی دارد. اشکالات و انتقاداتی که متکلمین، متشرعین و عرفا بر عقل وارد دانسته‌اند، معطوف به عقل افراد یا به قول شما به عقل‌ها بوده است و نه به عقل. به نظر من نمی‌توانید کسی را پیدا کنید که به عقل اشکال و نقد وارد آورد.

■ شما در ابتدا مدافع عقل هستید و سپس مدافع فلسفه؟

□ فلسفه را باید به عنوان ظهور عقل به رسمیت بشناسید تا این پرسش اشتباه را از من نپرسید. من دو امر جداگانه‌ای به نام عقل و فلسفه را به رسمیت نمی‌شناسم، بلکه فلسفه را به مثابه جایگاه ظهور عقل به رسمیت می‌شناسم.

■ عقل که پرسش ندارد، فلسفه است که می پرسد.

□ اتفاقاً عقل است که پرسش دارد، عقلی که پرسش نداشته باشد به درد مزبله می خورد.

■ شما علاوه بر این که از کلیدواژه های فلسفه و پرسش استفاده می کنید و این دو کلیدواژه را محل تجلی عقل می دانید، با مدد گرفتن از فرهنگ ایرانی از کلیدواژه نور هم بهره می برید. اگر فلسفه جایگاه تجلی عقل است، این نور جایگاه تجلی چیست؟

□ بسیار سؤال خوبی کردید. عقل نور است چون روشن کننده و هدایتگر است. اما عقلی که نور است با پرسش می تواند روشنی بخش باشد. عقل اگر پرسش نکند، چه کار باید بکند؟ اگر در کره زمین پرسش وجود نداشته باشد یا معنی نداشته باشد، عقل چه کار می کند؟

■ هر چه را می بیند، می پذیرد.

□ نه! چطور می تواند ببیند؟ وقتی بیننده قصد نکند، نمی تواند ببیند. شما باید برای دیدن چیزی اول قصد دیدن آن را بکنید. به مجرد این که قصد کردید، پرسش برایتان مطرح می شود. از سوی دیگر اگر پرسش نداشته باشید نه می توانید ببینید و نه می توانید گوش بدهید. اصلاً اگر پرسش نداشته باشید صبح از خانه نمی توانید بیایید بیرون. بگذارید از شما یک سؤال ساده کنم، شما وقتی می خواهید از خانه خود بیرون بیایید پرسش ندارید؟

■ شاید بهتر است این گونه پاسخ شما را بدهم که از خانه که بیرون می آیم جستجوگریم.

□ همین جستجو به معنای پرسشگری است. عقل بالذات جستجوگر است. ذات عقل جستجوگری است.

■ شما یکی از متفکران معاصر ما هستید که در مورد واژه های آشنا و در ظاهر ساده می توانید ساعت ها صحبت و حیرت افزایی کنید. هستی، فلسفه، نور، پرسش و

عقل از جمله کلمات کلیدی مباحث شماست. اما اخیراً روی واژه «من» هم تأکید فراوانی دارید. این تأکید هم در مسیر دفاع از عقل است؟

□ این «من» ظهور عقل کل است. ما یک عقل کلی بیشتر نداریم ولی همین عقل کلی به نحو لایتناهی شتون دارد. عقل کل را به مثابه باطن و عقل‌ها را به مثابه ظاهر هم می‌توان تحلیل کرد. ظهور همواره جلوه‌ای از بطون است. خداوند نیز در موجوداتی که خلق کرده است تجلی دارد. هرچه غیر از حق در عالم موجودات هست، ظهور حق است. اگر بازگردیم به محور اصلی بحث باید بگویم عقل یکی بیشتر نیست، اما همین یک عقل تجلیات و ظهورات متعددی دارد و در هر شخصی به اندازه استعداد و قابلیتش بروز و ظهور دارد.

■ یعنی عقل‌هایی هم وجود دارند که اشتباه می‌کنند؟

□ من نمی‌گویم عقل هر شخصی احکام صحیح صادر می‌کند. عاقلان زیادی را می‌توانید پیدا کنید که اشتباهات فاحشی داشته‌اند. اگرچه عقلاً اشتباه کرده‌اند و می‌کنند، اما عقل کل اشتباه نمی‌کند. اگر عقل کل اشتباه کند، چه کسی می‌تواند اشتباه نکند؟ اگر عقل کل اشتباه کند، اصلاً اشتباه نکردن معنی ندارد. درست است؟

■ بله؛ چه این که عقل، سنجه و معیار است.

□ احسنت! عقل میزان هر چیزی است. پس وقتی بنده از عقل صحبت می‌کنم و از آن دفاع می‌کنم، از عقلی که میزان است صحبت می‌کنم و دفاع می‌کنم، نه از عقل خودم.

■ می‌توان گفت شما در دفاع از عقل، انسان متعصبی هستید؟

□ تعصب خلاف عقل است. من به عنوان یک واقعیت از عقل صحبت می‌کنم و هیچ‌گونه تعصبی در دفاع از هیچ چیزی ندارم. من اصالت عقلی هستم و در پارادایم فکری‌ام عقل کل جایگاه محوری دارد. اما این معنی‌اش این نیست که باور دارم انسان‌های بهره‌مند از عقل دچار خطا نمی‌شوند. هیچ آدمی نیست که خطا نکند. اگر آدم خطا نمی‌کرد، آدم بود یا نه؟

■ نه؛ فرشته بود.

□ یا این که خر بود؟ خراشتباه می کند یا نه؟

■ استفاده شما از کلمه خر هم جالب است. البته متفکران بزرگ دیگری هم از این حیوان در گفتار و آثار خویش بهره برده اند. در این زمینه مثال الاغ بوریدان مشهور است.

□ وسط مباحثه با من داستان سرایی نکنید! جواب من را بدهید. خراشتباه می کند یا نه؟

■ بله.

□ نه تنها خر بلکه هر حیوانی اگر اشتباه کند، شما به عنوان انسان متوجه می شوید که اشتباه کرده است. هیچ حیوانی را می توان پیدا کرد که بفهمد اشتباه کرده است؟

■ خیر؛ اصلاً حیوان قوه تمیزی ندارد که اشتباه و غیراشتباه برایش مطرح باشد.

□ دقیقاً! حیوانات اشتباه نمی کنند، بلکه به حکم غریزه آنچه را باید می کنند. پس فهم اشتباه و غیراشتباه در حوزه فهم انسانی است که عقل دارد. ولی همان طور که گفتم این بدان معنی نیست که هیچ آدم عاقلی اشتباه نمی کند. من طرفدار عقل کل و حامی اصالت این عقل هستم که به مثابه میزان و معیار هر چیزی مطرح است.

■ شما در جامعه ایران زندگی می کنید و نمی توانید بگویید از اجتماع منفک هستید. آیا دفاع شما از عقل به دلیل یک ضرورت اجتماعی است یا تنها معطوف به مباحث مجرد فلسفی است؟

□ من در دفاع از عقل، هیچ کاری به ضرورت اجتماعی ندارم. ضرورت اجتماعی است که باید خود را با عقل مطابقت بدهد. اگر در یک اجتماع، ضرورتی پیدا شود که منطبق بر عقل نباشد، این عین خیریت است. به نظر من هر چیزی غیر عقلانی باشد، خیریت است؛ از خیریت هم بدتر است. قرآن کریم هم همین اعتقاد را دارد و می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». خود را به خیریت زدن درد بدی است. در این آیه شریفه از قرآن کریم که می فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ»

بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»، منظور این نیست که مردم کور و کردند، بلکه منظورش این است که مردم عقل ندارند، یا به عبارت بهتر از عقل خود بهره نمی‌برند و نمی‌توانند بفهمند. من هم مثل نص کتاب آسمانی معتقدم انسانی که فکر نکند و تعقل نورزد، از حیوان پست‌تر است.

■ مرجع فکری پیشینی شما در چنین دفاعی از عقل چیست؟

□ خود عقل و نه هیچ مطلب و مکتب دیگری. در واقع عقل کل به عقل جزئی من الهام می‌کند که حواست باشد این منم که مرجع. عقل جزئی من هم به عقل کل می‌گوید من نوکرتم. اگر ضرورت اجتماعی معقول بود، نوکر آن هم هستم. اگر نامعقول بود می‌گویم کل جامعه دچار خیریت‌اند. شاهد می‌توانم برایتان بیاورم: مگر نفرین حضرت نوح باعث نشد کل جامعه هلاک شوند؟ مگر ضرورت اجتماعی آن جامعه عقلانی بود؟ حضرت نوح همه جامعه را به دلیل اشتباهاتشان نفرین کرد. البته من نفرین نمی‌کنم، ولی به افراد و اجتماعاتی که ضرورتی غیرمعقول دارند می‌گویم گرفتار خیریت‌اند.

■ این دفاع فراوان و پرشدت شما از عقل خسته‌کننده نیست؟

□ نه! چون من به چیزی غیر از عقل معتقد نیستم. همه امورات عالم، مراتب ظهور عقل است.

■ دفاع شما از عقل یک تمرین وجودی شخصی برای خودتان است یا این‌که می‌خواهید اهمیت عقل را به مردم نشان دهید؟

□ من برای مردم حرفی ندارم بزنم! البته کمی اغراق در این جمله هست، چرا که وقتی کتاب می‌نویسم، دوست دارم کتابم خوانده شود و وقتی با شما مصاحبه می‌کنم دوست دارم صحبت ثمربخشی داشته باشم. اما برای خودم رسالتی قائل نیستم. حتی مبلغ هم نیستم. بلکه یک حرف در ذهنم هست که به دستور عقلم می‌نویسم و می‌گویم. حالا اگر حرفم شنیده شد که هیچ؛ اگر هم شنیده نشد اصلاً برایم اهمیت ندارد. من احترام جلوه‌ای از عقل کل را که در من ظهور پیدا کرده است دارم و به دستور عقلم از معقولات دفاع می‌کنم.

فکر و ذهنیت

■ جناب آقای دکتر! شما زیرکی خاصی در گفتار و نوشتار خویش دارید. در عین حالی که از عقل دفاع می‌کنید، نمی‌توانیم بگوییم که اعتزالی هستید. در عین حالی که از ابن سینا دفاع سرسختانه می‌کنید، نمی‌توانیم بگوییم دشمن سرسخت غزالی هستید. صفت صدرايي بودن یا سینایی بودن هم نمی‌تواند به صورت مطلق توضیح‌دهنده نظام فکری شما باشد.

□ بسیار خوب طرح مسئله کردید و درباره من سخن گفتید. من دوست ندارم به هیچ فرقه‌ای وابسته باشم و الحمدلله نیستم.

■ یعنی شما مکاتب اشراق و مشاء را بیش از آن‌که یک نحله باشند، یک فرقه می‌دانید؟

□ اجازه بدهید این‌گونه برای شما توضیح بدهم. من به هیچ مکتب، نحله و فرقه‌ای وابستگی ندارم. حالا شما هر اسمی می‌خواهید روی اشراق و مشاء و صدرا بگذارید.

■ پس شما فیلسوفی هستید که در هیچ مکتبی مستقر نمی‌شوید؟

□ بله! من خودم را در هیچ سیستمی محبوس نمی‌کنم. البته برای موفقیت باید با سیستم کار کرد. اما یک سؤال مهم را نباید بی‌پاسخ گذاشت: سیستم عقل را می‌آفریند یا عقل

سیستم را؟ معلوم است که عقل است که سیستم‌ساز است. من نوکر آن عقلی هستم که سیستم را می‌سازد. در عین حال اگر بخواهم یک کار صحیح فکری و فلسفی انجام بدهم، سعی می‌کنم با سیستم و روش انجامش بدهم. من سیستم را نمی‌شکنم، اما می‌دانم که سطح عقل از سطح سیستم بالاتر است. عقلی که سیستمی را می‌سازد، خودش نباید محبوس آن سیستم شود. بنابراین عقل را نباید در هیچ سیستمی زندانی کرد.

■ اگر سیستم یا روش‌شناسی برای شما اولویت ثانوی داشته باشد، می‌توان این ایراد را به شما وارد آورد که پژوهش شما فاقد مبنا می‌شود. در واقع شما با ابتدای اولیه به معرفت‌شناسی و بی‌توجهی به روش‌شناسی، مبنای پژوهشی و چارچوب بحثتان را از دست می‌دهید.

□ از این بابت نگرانی ندارم، چرا که اگر مبنایم را از دست بدهم، عقلم مبنای دیگری برایم خواهد ساخت. من همواره با عقلم کار می‌کنم، اما عقل من را کد نیست. من نوکر هیچ فیلسوفی نیستم؛ نه خودم را در سیستم ملاصدرا گرفتار می‌کنم و نه هیچ فیلسوف دیگری.

■ البته شما می‌خواهید ملاصدرای نباشید ولی واقعیتش این است که صدرای هستید!

□ نه! قبلاً ملاصدرای بوده‌ام، اما الآن دیگر نیستم. تا ده سال پیش صدرای تمام‌عیاری بودم. اما اکنون نمی‌گویم صدرای هستم، با این‌که مخالف ملاصدرا نیستم. اما مثل سید جلال‌الدین آشتیانی نمی‌توانم نوکر ملاصدرا باشم. همان‌طور که گفتم من نوکر عقلم هستم. نه مشائی هستم و نه اشراقی؛ به همین دلیل هم خوبی‌های مشاء را برمی‌گزینم، هم نکات برجسته اشراق را. من اهل گزینش و آگاهانه سعی می‌کنم خودم را در هیچ سیستم، فرقه، نحله و مکتبی محبوس نکنم.

■ این سخن شما صحیح است. اما ما در طول تاریخ اندیشه فلسفی و دینی با تحولات و گذارهای اساسی روبه‌رو بوده‌ایم. تحولاتی که گاه منجر به تأسیس یک فرقه یا بینش مخصوص به خود شده است و گاه منجر به تکفیر یک فرقه و رواج یک بینش دیگر. در بین این‌ها همه بینش‌های تفسیری که خود برخاسته از مکاتب

دینی و فلسفی مختلف است، چگونه باید با بدعت‌ها مواجه شد؟ کدام بدعت خوب است و کدام مذموم؟

□ هر فرد و فرقه‌ای که یک متن را خوانش می‌کند، در واقع تفسیر خودش از آن متن را می‌خواند. اصلاً متن‌ها به تعداد نفوس آدمیان قابل تفسیرند. در میان همه ادیان و در میان همه فرقه‌های یک دیانت، تفاسیر متعددی از حقیقت وجود دارد. اگرچه همه با قصد فهم متن به سراغ متن می‌روند، اما آنچه می‌فهمند وجهی از حقیقت است که ارتباطی با استعداد درونی خودشان دارد. به عبارت دیگر همگان حقیقت را به یک نحو نمی‌فهمند. همه ادیان جلوه‌ای از حقیقت در درون خود دارند. حقیقت و حیانی منفرد یکی بیشتر نیست، اما چون آدم‌ها با پیش‌فرض‌های متفاوت به سراغ حقایق دینی می‌روند، نتایج گوناگون می‌گیرند و تعدد فهم ایجاد می‌شود.

■ این تعدد فهم وقتی به تعدد راه انجامید و فرقه‌ها و مکاتب دیگری تأسیس شد، تکلیف آدم در میان این همه راه و مرام و مکتب چه می‌شود؟

□ آدم باید جستجوگر حقیقت باشد، کار دیگری نمی‌تواند بکند. باید این‌قدر جستجوگری کند تا سرانجام از حکم عقلش آگاه و تسلیم آن شود.

■ پیروان برخی از فرقه‌ها و طریقت‌ها معتقدند حقیقت تنها یک چیز است و آن هم نزد آنان است. آن‌ها معتقدند آن حقیقت واحد را خوب فهمیده‌اند. نظر شما چیست؟

□ من به این سؤال شما یک جواب کلی می‌دهم. کسی که مدعی است از میان همه مسائل عالم، یک مسئله را خوب می‌داند، در واقع همان مسئله را هم نمی‌داند. چرا که هیچ مسئله مستقلی در این عالم وجود ندارد. به عبارت دیگر مسائل در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، به یکدیگر مرتبط‌اند. این چرخه مسائل تا بی‌نهایت ادامه دارد و به همین دلیل چرخه پرسش و فهم مسئله تا ابد ادامه دارد. هستی در این عالم به مثابه اقیانوسی بی‌پایان است، به همین سبب سؤال هم هیچ‌وقت تمام نمی‌شود، چرا که اتمام سؤال به معنای پایان عقل است.

■ در واقع کسی که پایبند به یک فرقه و مکتب می‌شود، طرح سؤال برایش از میان

رفته است یا ترجیح می‌دهد پیرو یک امر ثابت باشد تا عقل خویش را به کار گیرد. درست است؟

□ ببینید! فهم حقیقت و هستی هیچ وقت متوقف نمی‌شود. آن‌هایی هم که فکر کرده‌اند به حقیقت رسیده‌اند، در واقع در یک ایستگاه متوقف شده‌اند. افراد متفاوت در ایستگاه‌های مختلف ایستاده و فرقه‌سازی کرده‌اند. شما هم شعر مشهور حافظ را شنیده‌اید: «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه / چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند». همه فرقه‌ها و مکاتب ریز و درشتی که می‌بینید، به دلیل ندیدن حقیقت منفرد واحد، خود را سرگرم چیز دیگری کردند که از دید خودشان حقیقت بوده است. به همین دلیل که نمی‌توان امواج یک دریا را برشمرد، نمی‌توان وجوه بی‌کران حقیقت را فهمید. فهم، یک جریان سیال و بی‌توقف است.

■ اگر فهم یک جریان بی‌توقف است، محدوده فهم ما که توقف‌پذیر است.

□ دقت داشته باشید که هستی کرانمند نیست، ولی انسان کرانمند است. به همین دلیل باید سعی کنیم همواره در پی حقیقت باشیم. این جستجو در پی حقیقت توقف‌ناپذیر است.

■ پذیرش سخن شما به این معنی است که به طور مثال قائلان به طریقت پروتستانتیسم در مسیحیت یا باورمندان به اسماعیلیه در اسلام، از جستجو بازایستاده و خودشان را در یک نظام معرفتی محبوس ساخته‌اند.

□ بله؛ همین‌طور است! نه تنها پروتستانتیست‌ها یا اسماعیلیه، بلکه هر مرام و مسلکی که انسان را از پرسش و تعقل بازدارد، محبس انسان است. دلیل اصرار قرآن کریم بر تعقل و تفکر همین است که انسان زندانی ذهن خودش نشود. سخت‌ترین و هلاک‌کننده‌ترین زندان روی زمین زندانی است که در ذهن آدم شکل می‌گیرد و قدرت تعقل را از آدم می‌ستانند. کسی که در زندان ابوغریب یا گوانتانامو زندانی است، روزی ممکن است از آن خلاصی یابد، اما خلاصی کسی که اسیر ذهن خودش است به این راحتی‌ها نیست. چرا که محتاج شکستن دیواره‌ها و باورهای صلب ذهنی است. اما همان‌طور که گفتم شکستن ذهن کاری سخت است.

■ چرا شکستن ذهن کاری سخت است؟

□ به این دلیل که ذهن را باید با ذهن شکست. تا زمانی که این خودشکستن پیش نیاید، ذهن انسان اسیر ذهنیت انسان است. «ای نسخه‌نامه الهی که تویی / وی آینه جمال شاهی که تویی / بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست / از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی».

■ پس از نظر حضرتعالی انسانی که اسیر یک فرقه یا یک مکتب می‌شود، جنبه‌های وجودی خودش را نیز دست‌کم گرفته است.

□ دقیقاً! انسان‌هایی که ذهنشان فعال است اندک‌اند. شما چند نفر را می‌توانید پیدا کنید که گرفتار ذهن خودشان نباشند؟ اکثر انسان‌ها محبوس در زندان ذهن خویش‌اند و به همین دلیل گوش‌های خود را به روی سخنانی که مغایر با ذهنیت خودشان باشد می‌بندند. ذهن این افراد تا الی‌الابد بسته می‌ماند. ایمانوئل کانت حرف بسیار زیبایی دارد که من نوکر همین یک جمله او هستم. کانت می‌گوید: «بشر! شجاعت فهمیدن داشته باش.» این جمله معطوف به همان خودشکنی است که من گفتم. شجاعت تنها جنگاوری نیست، شکستن کلیشه‌های ذهنی و آزادی از محبس ذهن نیازمند بالاترین مجاهدت‌هاست. حرف کانت آلمانی بسیار زیباست. زیباتر از او مولانای خودمان گفته است: «هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود / وارهد از حد جهان بی حد و اندازه شود».

■ وقتی سخن از شکستن ذهنیت می‌کنید، خیلی‌ها تصور می‌کنند که پشت پا زدن به هر نوع اعتقادی مد نظر شماست. اجازه بدهید کمی مصداقی حرف بزنیم تا این تصور هم تصحیح شود. شما از مولوی نام بردید که شخصیت مسلمان و معتقدی هم بوده است. به نظر شما آیا مولوی توانسته است ذهن خودش را بشکند؟

□ قطعاً موفق به انجام این کار شده است. او ذهن پیش از دیدار با شمس خود را شکست و ذهنیت سابق خود را به کناری نهاد. خودش با این تعبیر به این خودشکنی اشاره می‌کند: «زاهد بودم ترانه‌گویم کردی / سر فتنه بزم و باده‌جویم کردی / سجاده‌نشین باوقاری بودم / بازیچه کودکان کویم کردی». وقتی که شمس

تبریزی وارد زندگی مولانا شد، ذهنی برای او باقی نماند، همه چیز خراب شد و ذهنیت مولوی تبدیل به مخروبه‌ای شد. البته مولوی بر زمین این خراب‌آباد، ساختمان تازه‌ای بنا نهاد. اما مولوی به این محدود نماند و ذهن پس از دیدار با شمس خود را نیز شکست. می‌بینید که چه یشکن یشکنی به راه افتاده است. شما همین امروز بازتابش این شکستن‌های لحظه به لحظه را به سادگی می‌توانید در شعرهای مولانا بشنوید.

■ این خود شکستن نیازمند نوعی آزادگی هم هست. آیا شرع اسلام این آزادی را تأیید می‌کند؟

□ قطعاً تأیید می‌کند. خداوند متعال ما را خلق کرده که آزاد زندگی کنیم. چه دلیلی دارد که زندانی ذهن خویش باشیم؟ مگر آن جمله مشهور خلیفه را نشنیده‌اید که می‌گوید: «استعبدتم الناس، و لقد خلقکم الله احرارا»؟ این آزادی به معنای ولنگاری و هرزه‌بازی نیست، بلکه به معنای اسیر نبودن در ذهنیت خویشتن است. بنابراین، باید همواره در مسیر تلاش برای به کار بستن عقل و فرارفتن از زندان ذهن بود.

■ البته عامه مردم روحیه‌ای برای این فرارفتن ندارند.

□ متأسفانه باید حرف شما را تصدیق کنم. اکثر مردم به دنبال راحتی هستند و تاب و توان تعقل ندارند. بشر بالذات تنبل است. اگر کمی جرئت دانستن در عامه مردم وجود داشته باشد، هیچ نوع فرقه و دسته‌ای هم به وجود نمی‌آید و جنگ هفتاد و دو ملت از موضوعیت خارج می‌شود.

■ اگر انسان همواره در راه باشد و اسیر هیچ ذهنیتی نشود و در هیچ فرقه و دسته‌ای هم توقف ننماید، پس تکلیف حقیقت چه می‌شود؟ حقیقت در کدام ایستگاه حضور دارد؟

□ هر موقع انسان در طلب حقیقت ایستاد و تصور کرد به حقیقت رسیده، تکلیف حقیقت را تمام نکرده، بلکه به جستجوی خودش پایان داده و کار بست عقل و خرد خویش را اتمام بخشیده است. اما مشاهیر ما را این‌گونه وصیت کرده‌اند که «همچنان